

مراد هر که بر آری مطیع امر تو شد خلاف نفس که فرمان
 و بد چو یافت مراد جدال سعدی باندی مردم تو انکار
 و درویشی یکی بصورت درویشان نه بر صفت ایشان
 دیدم در محفل نشسته و شغفی در پیوسته شکایت باز کرده
 و دم تو انکاران آغاز و سخن بد بچای رسانیده که درویشا
 دست قدرت بسته و تو انکار از پای ارادت شکسته
 میت خداوندان لغت را کرم میت که نیاز ابدت
 اندر دم میت مرا که پرورده لغت بزرگانم این ناپیخته
 و سخت آمد و کفتم ای یار تو انکاران دخل درویشانند
 و ذخیره گوشه نشینان و مقصد ایران و کف مسافران
 و تحمل بار گران بهر راحت و گران دست شاول بطعم

الحمد

آنکه بر ند که متعلقان وزیر دستان بخورند و فضا مکارم
 ایشان بقصر او درویشان و پسران و اقارب و چهران
 میت تو انکار از اندر است و وقف و مهمانی را زکوة و فطره
 اعناق و هدیه و قربانی، تو کی بدولت ایشان رسی
 که شواخی، جز نیست در رکعت و آسم بصدر پشانی
 اگر قدرت جو داشت و اگر قوت سجد تو انکار از امیر شو و شک
 مرگی دارند و جان پاک و عرض مصون و دل فارغ و قوت
 طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوت
 لطیف پیدا است که از معده خالی چه قوت آید و از دست
 تهی چه مروت از پای بسته چه سیر آید و از دست گرسنه
 چه خیر قطعه شب پر کسب و خجسته و انکه بدید و بنویس و وجه